

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ندای قرآن و سنت

نویسنده: عبدالله ربانی

همه جا سخن از انحطاط، پراکندگی و ضعف مسلمان ها است، و مصلحان هریک به نوبه خویش برای رفع این مشکل و ایجاد وحوت و همبستگی میان صفوف امت اسلام، سعی و کوشش داشته و دارند.

در مورد علل و یا علت ضعف و یا انحطاط مسلمین، نظرات مختلفی ارایه شده است، همچنین برای بیرون آوردن مسلمانان از این وادی ملهک و جهت ایجاد وحدت و یک پارچگی آنان، راه حل های گوناگونی پیشنهاد شده و می شود.

اما اگر با اخلاص و دلسوزی به تجزیه و تحلیل قضایا و مشکلات امت اسلامی پرداخته شود، اهل بصیرت به راحتی تشخیص خواهند داد که: یگانه عام ضعف و انحطاط امت اسلامی، پشت کردن به کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد؛ و تنها علاج آن در تمسک به ریسمان خدا: (حبل الله) قرآن و سنت و بازگشت به آن نهفته است.

بدعت، خرافات، شرک و اوهام پرستی به طرز وحشتناکی دامن گیر جوامع اسلامی شده است و متأسفانه بسیاری از مسلمانان، در امر عقیده و احکام، پشت به سوی این دو منبع ضلال شریعت نموده، و به آراء و افکار و وارداتی صوفیه، متکلمین و دیگران روی آوردند. به گونه ای که اگر نص صریحی از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) برای آنان خوانده شود، به هیچ وجه حاضر نخواهند شد، قول بزرگ و یا دستور امام مذهب خویش را در مقابل در مقابل قول و دستور خدا و رسولش ترک نمایند .

کتاب های که توسط برخی از علمای مذاهب نوشته شده است از اهمیت فوق العاده ای برخوردار می باشد، تا جای که برای اثبات مسئله ای که حکمش در یکی از این کتاب ها بیان شده است لزومی نمی بیند که آیه و یا حدیثی جستجو نماید .

اما اگر در مورد مسئله ای آیه و یا حدیثی مطرح شود فوراً آن را به کتاب فقهی مذهب ارجاع داده و موازنه می کنند اگر با حکم بیان شده در کتابشان موافقت داشت، که حرفی نیست! ولی در صورت عدم توافق به راحتی می گویند: این آیه یا حدیث مطلق به

مذهب ما نیست!! به عنوان مثال: کتاب «رد المختار علی الدر المختار» معروف به «شامی» معتبرترین کتاب احناف، در احکام محسوب می شود. مفتیان در پایان حکم هر مساله، قطعه ای از عبارت این کتاب را به عنوان دلیل می آورد شما اگر به فتاوی معاصر احناف مراجعه کنید به وضوح در خواهید یافت که بعد از هر مساله، ماخذ آن (شامی، فتاواری هندیه و....) مرقوم شده است، ولی در هیچ فتاوی یا فتاوی نخواهید یافت که بعد از ذکر مساله ای حدیث صحیحی از صحیح بخاری یا صحیح مسلم یا کتاب دیگری نوشته شده باشد!!

نظام درسی بسیاری از مدارس دینی هندوستان، پاکستان و بلوچستان دلیل روشنی بر مدعای ما است. در این مدارس چندین سال، فقه و فتوا می خوانند، ولی قرآن، علوم قرآنی، تفسیر، حدیث و علوم حدیث در برنامه های درسی آنان جایگاه شایسته ای ندارد. حتی خود اساتید با علوم قرآن و حدیث، آشنایی چندانی ندارند ریال با روش تصحیح و تضعیف احادیث، جرع و تعدیل، ناسخ و منسوخ، و علم رجال و از این قبیل مباحث کاملاً بیگانه اند!

لقب «شیخ الحدیث» متأسفانه به کسی اختصاص دارد که توانسته باشد در ظرف نه ماه کتب ششگانه و چندین کتاب دیگر را بخاطر تبرک برای طلاب به اصطلاح «دوره حدیث» ورق گردانی کرده باشد و در پایان جلسه ای بنام «ختم بخاری شریف» را با هزینه های میلیاردی برگزار نموده و مراسم عمامه گذاری به راه اندازد!!! «ذالک مبلغهم من العلم» اینک این رساله کوچک ولی پر محتوا را خدمت جویندگان راه حقیقت تقدیم می دارم و امیدوارم مشعلی هر چند کوچک در آغاز مسیر قرآن و سنت باشد و این مطلب را خاطر نشان سازد که وحدت اسلامی و اقتدار ملت اسلام یک راه بیش ندارد، و آن هم عبارت است از: « بازگشت و تمسک به کتاب خدا و سنت رسول الله .

اسلام دینی است پویا که همواره پیروانش را به بهره گیری از علم و دانش و تحقیق و جستجو امر می کند ریال و رکود و جمود فکری را شدیداً نکوهش کرده است.

استنباط و اجتهاد در پرتو کتاب الله و سنت رسول الله برای واجدین شرایط، امری است ضروری ریال که متاسفانه بعد از قرون سه گانه اول به علت سهل انگاری و کم همتی مسلمانان به تدریج رخت بر بست، و تقلید کورکورانه جایگزین آن گردید.

شاه ولی الله دهلوی معتقد است که: « پدیده تقلید مذهبی، بعد از قرن چهارم هجری میان مسلمانان رواج پیدا کرده است. او به نقل از عز الدین ابن عبدالسلام می نویسد: در خیر القرون، مردم بدون اینکه از فردی خاصی پیروی کنند، مسائلشان را از علمای معتبر جویا می شدند، و هیچ کسی با دیگری نزاع پیدا نمی کرد تا اینکه مذاهب و مقلدین متعصب پدید آمدند، آنها با آنکه می دانند در برخی از مسائل دلیل مورد اعتمادی ندارند، باز هم آنچنان از او دفاع و پیروی می کنند، که گویا پیامبری است که از جانب خدا فرستاده شده است.^۱»

همه باید بدانند که هیچ یک از ائمه اربعه برای خود، مذهبی نساخته و از مردم درخواست ننموده است که که از او تقلید کنند، بلکه عکس قضیه صادق است، یعنی: ائمه بزرگوار همواره مردم را از تقلید و پذیرفتن سخنانشان بدون دلیل منع می کردند. امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی می فرماید: « بر کسی جایز نیست بدون اینکه دلیل را بداند بنابر سخنانم فتوا دهد»

در جای دیگر فرمودند «این رای نعمان است اگر کسی بهتر از آن را آورد باید بپذیرد»

یا در جای دیگر ایشان می فرمایند « اذا صح الحدیث فهو مذهبی» (حدیث صحیح مذهب و راه من است.

^۱ (دهلوی؛ شاه ولی الله ، حجه الله البالغه

امام مالک رحمه الله می گوید: سخن هرکسی را میتوان پذیرفت یا رد کرد، بجز سخنان رسول الله که باید همه سخنان ایشان را باید پذیرفت.

امام شافعی رحمه الله می فرمایند: « حدیث صحیح مذهب من است »
و یا در جای دیگر می فرمایند : « هر جا دیدید قول من بر خلاف پیامبر است، یقین بدانید، که عقلم را از دست داده ام »

و همچنین می فرمایند: « سخن هیچ کسی بجز سخنان رسول الله حجت نیست »

امام احمد می فرمایند: « نه از من تقلید کن، نه از مالک و نه از اوزاعی و نخعی و دیگران، از آنجا که آنها گرفته اند (کتاب الله و سنت رسول الله) شما هم بگیرید. شاگردان راستین ائمه بعد از وفات اساتیدشان، بصورت عملی نشان دادند، که مقلد کورکورانه آنها نیستند بلکه پیرو حق و حقیقت اند.

چنانکه بهترین شاگردان امام ابو حنیفه رحمه الله یعنی امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله هنگامی که بعد از وفات استاد خویش، عازم مدینه شدند و در آنجا با امام مالک رحمه الله ملاقات و از ایشان کسب فیض کردند، در بسیاری از مسائل که دلایل قوی تری را دریافت نمودند فتوای استاد خویش را در مقابل حدیث پیامبر به دیوار کوفته و گفتند: اگر استادمان زنده می بود لابد در این مورد از رای قبلیش رجوع نموده و ادله صحیح را می پذیرفت.

این دو بزرگوار در ثلث (یک سوم) مذهب با استاد و امام خویش مخالف هستند. امروز کوفته فکرانی هستند، که اگر حدیث صحیح مخالف قول امامشان آورده شود می گویند مگر امام شافعی رحمه الله و امام ابو حنیفه رحمه الله این حدیث را ندیده و یا نخوانده بودند؟! اکنون تو از آنان دانا تر شدید و به آن پی بردید؟!؟!!

اینها اگر در زمان ابو یوسف و محمد رحمه الله را در می یافتند، یقیناً به آنها نیز همین سخن را می گفتند.

در پاسخ اینها باید گفت:

اولاً: این حدیث شاید به امام نرسیده باشد، چون قطعاً در آن زمان حدیث به شکل کنونی تدوین، چاپ و تکثیر نشده بوده، و اکثریت قاطع احادیث در سینه ها قرار داشت، که دسترسی به آن فقط برای افرادی میسر بود که مشغله ای جز جمع آوری احادیث و سفرهای طولانی برای این مقصد نداشتند.

ثانیاً: شاید این احادیث از طریق ضعیفی، به ایشان رسیده باشد که در آن صورت از پذیرفتن و عمل به آن معذور بوده اند.

ثالثاً: اینکه شاید ایشان برداشت دیگری از این احادیث داشته اند، چون قطعاً برداشت ها متفاوت است، و کسی هم شرعاً مجبور و مکلف نشده است که در دین و مسائل دینی از برداشت فرد خاصی پیروی نماید.

جهت توضیح بیشتر مطالب فوق باید عرض کنم که: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین و بقیه اصحاب بزرگوار پیامبر صل الله و آل و سلم که به مراتب اتر نظر علم و تقوا برا ائمه اربعه و دیگران برتری داشته و از یاران و همنشینان همیشگی آن حضرت بودند، در پاره ای از مسایل، احیاناً دچار اشتباه می شدند. و این خود دلیل این امر است که حتی صحابه پیامبر به همه احادیث آن حضرت آگاهی نداشتند، یعنی بر همه احادیث احاطه نداشتند؛ یا برخی را فراموش نمودند. چنان که از ابوبکر صدیق درباره میراث مادر بزرگ سوال کردند، فرمودند: «من در کتاب خدا و سنت رسول الله برای مادر بزرگ میراثی نمی بینم»

مغیره بن شعبه و محمد بن سلمه گفتند: در حضور ما آن حضرت سدس میراث را به مادر بزرگ واگذار نمود. حضرت ابوبکر فوراً از رأی خویش رجوع نمود.^۱

حضرت عمر فتوایی صادر نمود که به موجب آن زن از خونبهای شوهر خویش ارث

^۱ - موطا امام مالک

نمی برد. ضحاک ابن ابی سفیان به ایشان اطلاع داد که آن حضرت از خونبهای شوهر به زن ارث داده است. حضرت عمر با شنیدن حدیث پیامبر فوراً از فتوای خویش رجوع نمود.^۱

همچنین حضرت عمر درباره اینکه از مجوسیان جزیه بگیرد یا نه، متردد بود. چون در این مورد از پیامبر چیزی به خاطر نداشت تا اینکه عبدالرحمن بن عوف حدیث پیامبر «سُئوا بهم سنّة اهل الکتاب» (با مجوسیان مثل اهل کتاب رفتار کنید). را برایش خواند.

خلیفة سوم حضرت عثمان نمی دانست که زن بیوه باید در خانه شوهرش عده بگذراند، با اینکه در این مورد حدیثی از رسول الله وجود داشت ولی به ایشان نرسیده بود.

حضرت علی و ابن عباس رضی الله عنهم درباره زن حامله ای که شوهرش وفات نموده بود، فتوا دادند؛ که از میان دو عده (وضع حمل و سه ما و ده روز) هر کدام مدتش طولانی تر است همان را بگذراند، زیرا حدیث پیامبر به آنها نرسیده بود که درباره «سبیعة اسلمی» فرموده بود عده اش وضع حمل می باشد. این چند مورد به عنوان مشتبی از خروار ارائه شد تا روشن گردد، که در مواردی سنت پیامبر حتی به خلفای راشدین و برخی از صحابه که عالم ترین و پرهیزگارترین افراد امت بوده اند، نرسیده است یا رسیده ولی بعداً فراموش نموده اند. این از یک طرف و از طرف دیگر مشاهده نمودیم چگونه آنها بعد از دستیابی به سنت پیامبر، فوراً از رأی و فتوای خویش رجوع کرده و به حدیث عمل نمودند! اینک قضاوت به عهده خود شماست، در صورتی که ممکن است حضرت ابوبکر و عمر در اظهار نظرشان پیرامون مسئله یا مسائلی دچار اشتباه شوند آیا ممکن نخواهد بود، چنین اشتباهی از ائمه اربعه یا کسانی دیگر رخ دهد؟

^۱ - ترمذی

در ثاني اگر چنین اشتباهاتي را نمي توان در علم و تقوای خلفاء راشدین نقص و عیبي تلقی نمود، آیا در صورت وقوع اشتباهي مشابه این اشتباهات از یکی از ائمه اربعه و یا دیگران، عیب و ایرادي بر علم و تقوایشان وارد خواهد شد؟! بدیهی است که هیچ نصی در قرآن و حدیث نیامده که علم و اجتهاد را مختص ائمه اربعه دانسته و در آنها منحصر نماید؛ صراحت که هیچ، حتی اشاره ای هم در این مورد نشده است. بلکه از لحن این آیه قرآن فوق کل ذی علم علیم و آیات دیگر قرآن چنین برمی آید که قرآن و سنت دریای بی کران علم و معرفتند لذا دانشمندان اسلامی و غواصان علم و دانش می باید همواره بدون هیچ محدودیت زمانی و مکانی، در ژرفای آن غوص نموده و مرواریدهای علم و دانش را از آن استخراج نمایند. از این جهت احادی نمی تواند فهم قرآن و سنت و استفاده و استخراج از آنها را به زمان، مکان و افراد خاص اختصاص دهد، آنگاه بقیة امت کاری جز تقلید بی چون و چرا، تبرک جستن و ورق گردانی نداشته باشند، و در عقیده و احکام غلام حلقه به گوش فلان بزرگ و امام باشند که به هیچ وجه حق کوچکترین سرپیچی از دستوراتش را نداشته باشند و لو اینکه در موردی اشتباه کرده باشد.

ناگفته نماند که قرآن و سنت را باید طبق تفسیر، توضیح و فهم سلف صالح فرا گرفت. ولی این بدان معنا نیست که یکی از آنها را تا حد تقدس بالا برد، آراء و نظراتش را بدون دلیل بر دیده گذاریم و از زحمات و آراء دیگران استفاده نکرد و همگی را کنار گذاشت. امروزه متأسفانه مشاهده می کنیم که بسیاری از متحنفان فقط به اقوال، آراء و نظریات امام ابوحنیفه رحمه الله چنگ زده و به اقوال و آراء احمد بن حنبل، شافعی و مالک رحمهم الله هیچگونه توجهی ندارند، مگر آنان سلف صالح و پیشوایان اهل سنت نیستند؟ و بسیاری از شافعی ها، حنبلی ها و مالکی ها نیز همین رویه را با ائمه سه گانه دیگر دارند!

و نه به این معناست که دروازه علم و اجتهاد و استنباط بسته شده است و نسل های بعدی نباید جرأت هیچگونه اظهار نظر در مورد مسئله ای را نباید داشته باشند. آهائی که به گمان خویش دروازه اجتهاد را بسته و قرآن و سنت را غیر قابل ادراک و فراتر از فهم دانسته اند، موجب شده اند که امت از این دو منبع وحی فاصله گرفته و با آنها نا آشنا بماند، و به جای آنها در هر دور و زمان به کتب یکی از علما که چه بسا این کتاب ها تر و خشک را در بر داشته و دارند روی آورده و محکم بدان چنگ بزنند. به عنوان مثال مرجع احنافی که در عقیده ماتریدی هستند کتاب «شرح عقائد نسفی» تفتازانی می باشد که معجونیست از عقائد اهل سنت، روافض و معتزله. او خداوند را چنین تعریف می کند: « نه جسم است، نه عرض است، و نه جوهر، نه بالاست، نه پائین، نه راست و نه چپ! »^۱ آیا به نظر شما با این تعریف وجود خدا ثابت می شود یا عدم وجودش؟! انصافاً چنین تعریفی شایسته خداوند است؟

ولی قرآن و حدیث برای خداوند، ذاتی بی چون و چرا معتقدند که فراتر از مخلوقات و بالای عرش است، « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت »^۲. و با هیچ یک از مخلوقات در هیچ یک از صفات تشابه ندارد: « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ هیچ چیز همانند او نیست »^۳

و در احکام، کورکورانه به رد المختار، فتاوی هندیه، هدایه و کنز الدقائق روی آورده و محکم به آنها چنگ زده اند بطوریکه آنها را مصداق کامل حق و حقیقت دانسته و اندکی انحراف از کتاب های مذکور را گمراهی محض می دانند! بیاد دارم که یکی از علمای برجسته بلوچستان به نقل از استاد خود می گفت: پدرش

۱ - شرح عقاید نسفی

۲ - طه، آیه ۵

۳ - شوری، آیه ۱۱

که او نیز از علمای بنام بوده به فرزندش توصیه می کند که بعد از وفاتش «کنز الدقائق» را جهت ایصال ثواب برایش ختم کند؟!

جماعت تبلیغ برای تبلیغ و انتشار دین مبین اسلام به جای استفاده از کتب حدیث صحیح و معتبر سنت رسول الله مانند «ریاض الصالحین» و غیره کتاب هایی مثل «فضائل اعمال» و «فضائل صدقات» شیخ محمد زکریا دهلوی را با خود حمل می کنند که این دو کتاب مملو از احادیث ضعیف و احياناً موضوع و داستان های ساختگی و کرامات صوفیه می باشند.

بدین صورت امت اسلام از قرآن و حدیث دور نگه داشته شد، و قهراً تن به تقلید داد. خداوند، يك مذهب به نام «اسلام» و يك ملت، بنام «مسلمان» آفرید، بعدها دیگران چندین ملت و مذهب ساختند، شاعر در وصف این ها چه زیبا می گوید: دین حق را چهار مذهب ساختند

رخنه در دین نبی انداختند. و هر يك از این مذاهب اسم و رسم جداگانه ای یافت، که طبق فرموده خداوند: «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» نام ها و رسم هایی گذاشتید که از جانب خداوند هیچگونه دلیل و مدرکی برایشان نازل نشده است^۱.

شما در هیچ کتابی نمی توانید بیابید که امام ابوحنیفه رحمه الله یا شافعی و مالک و احمد رحمه الله علیهم وصیت نمایند که بعد از آنها مذهبی برایشان ثبت شود، اما عوامل مختلف از آن جمله تساهل مسلمین و توطئه دشمنان دانا و دوستان نادان را می توان از جمله عواملی دانست که دست به دست هم داده و این مذاهب را ایجاد کرد.

چه معرکه هایی که به نام مذهب بر پا نشد و چه احادیث دروغیني از قبیل «یکون فی أمتي رجل اسمه النعمان و کنيته أبو حنیفة، هو سراج أمتي، هو سراج أمتي، هو سراج أمتي؛ در امت من، مردی خواهد آمد به نام نعمان و کنیه او ابو حنیفه است، او چشم و

۱ - سوره نجم، آیه ۲۳

چراغ امت من است»^۱ و... که ساخته نشد! در مورد جواز نکاح شافعی با حنفی و بالعکس، و پیرامون اقتدای حنفی پشت امام شافعی مذهب، و بالعکس، کتابها و مقالاتی نوشته شد.

مذهبی های متعصب چنان سرگرم مذهب و کتاب های مذهبی شدند که قرآن و سنت به فراموشی سپرده شد. مذهب مصدر تشریح قرار گرفت، حلال و حرام را مذهبیون تعیین می کردند.

تعصب به جایی رسید که در مسجد الحرام، چهار مصلی برای پیروان مذاهب اربعه وجود داشت، چون احناف فقط پشت سر امام حنفی، و شوافع و غیره نیز فقط پشت سر امام خویش نماز می خواندند!!

شما اگر از مفتی یک مذهب سؤال کنید که قطرة خونی از بدنم چکیده است، حکم وضویم چه می باشد؟ فوراً از شما می پرسد: دارای چه مذهبی هستید؟ اگر شما بگوئید حنفی؛ در پاسخ شما خواهد گفت: وضوی شما باطل است و اگر شما بگوئید: شافعی هستیم، می گوید: وضوی شما باطل نشده است، و اگر بگوئید: مسلمانم و پیرو مذهب معینی نیستم بلکه فقط از قرآن و سنت پیروی می کنم، در این صورت پاسخی برای شما ندارد، چون مذهب شما برایش مشخص نیست !!

کسی نیست از این مفتی سؤال کند چرا وضوی حنفی با خون باطل می شود در صورتیکه وضوی شافعی همچنان باقیست؟!!

چرا با مسح ربع رأس، وضوی حنفی درست، و وضوی حنبلی نادرست است؟! چرا نماز جمعة احناف در روستا درست نیست، و نماز جمعة مذاهب دیگر درست و مقبول است؟! مگر نه اینکه قرآن می فرماید: « فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ »^۲ حق یکی است و دو تا نمی شود؟

۱ - تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۶

۲ - سوره یونس، آیه ۳۲

مگر علمای اسلام عاجزند از اینکه میزگردی تشکیل داده و در مورد مسائل مختلف فیه، بحث و مناظره کنند تا به نتیجه مشترکی دست یابند؟ خداوند در این آیه چه مطلبی را می خواهد بیان کند؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»^۱. اگر طبق تفسیر برخی از مفسرین «اولی الامر» را به معنی فقیه بگیریم، آنگاه مفهوم آیه چنین خواهد بود که «اختلاف فقها را به خدا و رسولش برگردانید». که مسلماً بعد از وفات آن حضرت این داوری برعهده سنتش خواهد بود. متأسفانه امروزه مذهب موروثی شده است! کسانی که از پدر و مادری حنفی به دنیا آمده اند، قهراً و جبراً حنفی مذهب، و کسانی که پدر و مادرشان شافعی هستند، خودشان نیز شافعی می شوند! تا به حال نشنیده ام که بگویند: فلانی در خانواده ای شافعی مذهب به دنیا آمده است ولی با تحقیقات و مطالعاتش مذهب حنبلی یا حنفی را برگزیده و یا بالعکس. بدین صورت انسان ها مذهب را از شکم مادر با خود همراه دارند!

نباید از نظر دور داشت که امروزه بیش از يك میلیارد مسلمان در دنیا وجود دارد؛ نباید مغزها را کوفت و به زور تابع يك رأی و اندیشه نمود، باید به همه فرصت داد تا در چارچوب اسلام با یکدیگر گفتگو نمایند و اهل فکر و رأی فکر و اندیشه شان را ظاهر نمایند.

می بایست آرای فقهای مختلف پیرامون مسئله ای مورد بررسی قرار گیرد آنگاه طبق دستور خداوند در میزان کتاب و سنت موازنه شده، و آن را که دلیلش قوی تر است پذیرفت و جهت عمل به مردم ابلاغ نمود. سوء تفاهم ایجاد نشود، ما در صدد این نیستیم تا مردم را از بند مذهب بیرون آورده و به هواپرستی بکشانیم، هواپرستان

^۱ - سوره نساء، آیه ۵۹

کسانی هستند که بدون توجه به قوت و ضعف دلایل، همواره در تلاشند تا راه های سهل و آسان را در پیش گیرند، خداوند در مورد آنها می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ؛ هیچ دیده ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدایی گرفته است»^۱ ما در پی آنیم که از میان اقوال و آرای مختلف، صحیح تر و قوی تر پذیرفت شود. این هواپرستی نیست بلکه عین حق پرستی می باشد. خداوند در این مورد می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ؛ مزده دهید آن بندگانم را که همه سخنان را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده»^۲ ما بسیار خوشحالیم از اینکه در برخی از کشورهای اسلامی علمای بزرگ و متبحر کنفرانس تشکیل می دهند، و درباره مسائلی که از آنها استفتا می شود، آرای مذاهب چهار گانه را با دلایل هر یک از آنها بررسی کرده، سپس با توجه به قوت دلایل ارائه شده، رأی یکی از آنها را به عنوان رأی نهایی تأیید نموده و به مردم ابلاغ می کنند، که گاهی رأی صادر شده در مسئله ای مطابق با فقه حنفی و گاهی مطابق با فقه شافعی و... می شود. این عملکرد هر چند که محدود است ولی به هر حال نوید بخش است.

شاه ولی الله رحمه الله می گوید: «رد کردن و نپذیرفتن حدیث صحیح به بهانه اینکه موافق با مذهب ما نیست، نفاق مذهبیون استدلال می کنند که ائمه در - خیر القرون - می زیسته اند و قطعاً از نظر علم و تقوا بر ما برتری داشته اند؛ لذا تقلید از آنان بهتر و سالمتر خواهد بود!

در پاسخ به این استدلال باید گفت: اگر در این مرزبندی های مذاهب، مزیت و خیری وجود می داشت، چرا خود اهل خیر القرون از آن محروم ماندند؟ و دارای این مذاهب نبودند؟ و حداقل چنین مذهبی را تأسیس و پایه گذاری نکردند؟ در آن زمان (خیر

۱ - سوره جاثیه، آیه ۲۳

۲ - سوره زمر، آیه ۱۸

القرون) مردم. مسائل ضروري و روزمره شان را از علمای مورد اعتماد جویا می شدند، علما با استناد به کتاب خدا و سنت پیامبر و در صورت نیافتن حکمی در این دو منبع، مطابق با آراء صحابه، به احکام و نیازهای دینی مردم پاسخ می دادند. بدیهی است که این عملکرد مطابق با دستور خداوند انجام می گرفت، چنانکه خداوند می فرماید: « فَسُئِلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَّا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ؛ اگر شما نمی دانید از علما با دلیل و برهان بپرسید»^۱ جالب اینجاست که عده ای از این همین آیه برای تقلید مذهبی استدلال می کنند! باید گفت چنین برداشتی از آیه بالا کاملاً نادرست است، چون آیه از فردي خاص نام نمی برد بلکه از مفهوم آیه چنین بر می آید که در هر زمان مردم مسائل و مشکلاتشان را از علمای مورد اعتماد و آگاه به کتاب و سنت جویا شده و حل کنند.

لذا ما در صد آئیم که نحوه عملکرد خیر القرون را در جامعه گسترش داده، و امت اسلامی را از بدعتی که پس از خیر القرون پدید آمده و همواره پیامدهای ناگواری داشته است، نجات دهیم. و حماقتی آشکار است»^۲.

در این باره گفتاری شیوا از امام مالك رحمه الله منقول است که: « وَ لَّا يُصْلِحُ آخَرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا مَا أَصْلَحَ أَوْلَاهَا؛ آخر این امت جز با همان چیزی که اول آن اصلاح گردید، اصلاح نخواهد شد.»

چندی قبل با یکی از برادران همسفر بودم، وقت نماز ظهر فرا رسید، پیشنهاد کردم نماز ظهر و عصر را طبق سنت، قصر و جمع نمائیم، یکی از دوستان مخالفت نمود و گفت: در مذهب ما جمع بین دو نماز وجود ندارد. گفتم: مگر مذهب شما با مذهب

۱ - سوره نحل، آیه ۴۳

۲ - شاه ولی الله دهلوی، حجة الله البالغة.

رسول الله فرق دارد؟! مگر شما پیرو سنت آن حضرت نیستید؟ بخاری و مسلم احادیث صحیحی نقل کرده اند که آن حضرت در سفرها، نماز ظهر را با عصر، و نماز مغرب را با عشا جمع می کرد.

گفت: اساتید ما این حدیث را طوری دیگر ترجمه و توضیح داده اند. آنها معتقدند که این جمع، صوری و ظاهری بوده است، یعنی آن حضرت نماز ظهر را در آخر وقت و نماز عصر را در اول وقت ادا نموده است. گفتیم: سبحان الله! مگر این حدیث از متشابهات است که نیاز به توضیح و تأویل داشته باشد؟!

با صراحت و وضاحت کامل بیان شده است که آن حضرت، نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر یا به صورت جمع تأخیر در وقت عصر و نماز مغرب و عشا را نیز گاهی در وقت مغرب و گاهی در وقت عشاء ادا نموده است. وقتی از ابن عباس رضی الله عنه سؤال شد: چرا پیامبر دست به چنین عملی زده است؟ ایشان پاسخ داد: آن حضرت بخاطر رفع حرج از امتش چنین کرد. ولی اگر طبق فرمایش دوستان خواهیم جمع مورد نظر وی را اعمال نمائیم، نه تنها حرج از بین نمی رود بلکه بیشتر هم خواهد شد، فرض کنید مسافران یک اتوبوس می خواهند نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا را به صورت جمع صوری ادا کنند، همه باید چشم به خورشید و افق دوخته و منتظر فرارسیدن آخر وقت باشند، که علی رغم اختلاف سلیقه ها و نظرات، مسلماً تعیین و تشخیص آخر وقت مشکل خواهد بود، بر فرض توافق، نماز اول را ادا کرده، سپس مقداری منتظر بمانند تا وقت نماز بعدی داخل شود، که قطعاً در تشخیص درست آن نیز اختلاف به وجود خواهد آمد اینک قضاوت با خود شماست؛ آیا با این همه قید و بند انجام چنین جمعی به راحتی ممکن است عملاً صورت گیرد؟ و آیا سهولتی که آن حضرت برای امتش در نظر گرفته بود، با این نوع جمع تحقق خواهد یافت؟! خداوند می فرماید: « وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ خَدَّوْنَ فِي دِينِ بَرَاءِ لَكُمْ

هیچگونه حرجی قرار نداده است»^۱. خود برادران احناف هیچگاه دیده نشده اند که بر جمع (صوری) عمل کنند، چون برایشان ممکن نیست؟! روزی با یکی از دوستان، برای ادای نماز فجر وارد مسجد شدیم؛ نماز اقامه شده بود و امام مشغول قرائت بود بنده فوراً به صف نمازگذاران پیوسته و اقتدا نمودم. دوستم در گوشه ای از مسجد، به خواندن دو رکعت سنت فجر مشغول شد!! بعد از تمام شدن نماز به ایشان گفتم: چرا در حالیکه فرض اقامه شده بود، شما به خواندن سنت ها مشغول شدید؟!

پاسخ داد من مطابق مذهبم عمل کردم! گفتم آن حضرت در حدیث صحیح می فرماید: « إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا صَلَاةَ إِلَّا الْمَكْتُوبَةُ؛ زمانی که فرض اقامه شد نماز دیگری جائز نیست»^۲ آنگاه تو می گوئی: مذهب چنین می گوید! آیا دستورات پیامبر را با میزان مذهب باید سنجید؟ یا اینکه دستورات و قوانین مذهب را در میزان کتاب خدا و سنت رسول خدا ارزیابی نمود؟

آیا این درست خواهد بود که حدیث پیامبر را به خاطر اینکه امام یا استاد ما از آن برداشت دیگری داشته، یا شاید به ایشان نرسیده باشد؛ دیده و دانسته و ترک کرده و به راحتی از کنارش بگذریم؟ آنهم نه فقط با یک حدیث بلکه با صدها حدیث همین رفتار را داشته باشیم!

مگر خداوند اطاعت امام و استاد را بر ما واجب کرده است یا اطاعت پیامبرش را؟ خداوند می فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (محمد/۳۳) - (ای مؤمنان! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و اعمال خود را باطل نکنید). قطعاً عملی که مخالف با دستور پیامبر انجام گیرد مردود و باطل می گردد.

۱ - سوره حج، آیه ۷۸

۲ - صحیح مسلم

۱. فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم
(نور/۴۳)

(آنان که با فرمان او مخالفت میکنند، باید از این بترسند که بلائی
گریبانگیرشان گردد یا اینکه دچار عذاب دردناکی شوند).

۲. و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من
أمرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضل ضللا مبينا (أحزاب/۳۶)
(هیچ مرد و زن مؤمن، در کاری که خدا و پیغمبرش آن را مقرر نموده باشند
اختیاری از خود در آن کار ندارند. هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سر
پیچی کند، گرفتار گمراهی کاملا آشکاری می گردد).

۳. یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول
(حجرات/۲)

(ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید،
و همچنان که با یکدیگر سخن می گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا
ندانسته اعمالتان ضایع گردد).

وقتی که خداوند نمی پسندد صدای کسی از صدای پیامبرش بلندتر شود، آیا
خداوند می پسندد که قول و رأی کسی بر قول و رأی آن حضرت ترجیح داده
شود؟

۴. إنما كان قول المؤمنين إذا دعوا إلى الله و رسوله ليحكم بينهم أن يقولوا
سمعنا و أطعنا و أولئك هم المفلحون (نور/۵۱).

(مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان

داوري کند، (تنها يك سخن دارند) سخنشان تنها این است که مي گویند:
شنیدیم و اطاعت کردیم و رستگاران واقعي ایشان اند...
(در اقرار به کلمة توحيد نیز همین پیمان را بسته ایم که دستورات خدا و
پیامبر را بدون چون و چرا بپذیریم.)

از ابن عباس حکم مسئله اي را جويا شدند، در جواب گفت: پیامبر چنین
فرموده است، حاضرین گفتند: ابوبکر و عمر در اینباره اینطور گفته اند، ابن
عباس با عصبانیت گفت: «يوشك أن تنزل عليك حجارة من السماء أقول قال
رسول الله و تقولون قال أبو بكر و عمر» مي ترسم از آسمان سنگباران شوید،
مي گویم رسول الله چنین فرموده است، آنگاه شما مي گوئید: ابوبکر و عمر
چنین گفته اند!

(رفع الملام عن الائمة الاعلام، تأليف علامه ابن تيمية)

شاه ولي الله مي گوید: قرن هاي بعدي به تدريج فتنه ها بيشتر دامنگير
جوامع اسلامي شد، تقليد رواج بيشتر ي پيدا کرد، امانت داري بيش از پيش از
سينه ها رخت بريست، کار به جائي رسيد که در عوض بحث و جستجو
(پيرامون مسائل و احکام) بر اين گفته اکتفا نمودند إنا وجدنا آباءنا علي أمة و
إنا علي آثارهم مقتدون (پدران ما بر ديني بودند وما از آنها پيروي مي کنيم)
فإلي الله المشتكي .

انتظار ما از علمای اسلام که وارثان برحق و راستین پیامبرانند، آنست که با توکل بر
خدا، آستین همت را بالا زده و با تمسک به «حبل الله» (قرآن و سنت) به پاخیزند و
امت سرگشته و حیران را از منجلاب بدعات، خرافات و تقليد کورکورانه در بیاورند؛ تا
ان شاء الله موجبات وحدت واقعي فراهم شده و پرچم حاکمیت اسلام بار دیگر برفراز
قله هاي جهان برافراشته شود. باشد که امت اسلام به ياري خدا مجد و عظمت گذشته

خویش را باز یابد.

در آخر به عنوان «ختام مسك» مقاله ام را با این جملات زیبای امام مالك رحمه الله به پایان می رسانم:

« لا یصلح آخر هذه الامة إلا بما صلح به أولها » .

آخر این امت اصلاح نمی شود مگر با همان چیزی که اول آن اصلاح گردید.
و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین ،،،